**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و ششم\_12آذر 1397**

بیان آقای سیستانی در بحث مفهوم وصف در آیۀ نبأ مبتنی است بر مقدماتی که ایشان در بین مطالب آن مقدمات را آورده اند. به بیان ما مقصد ایشان این است که بفرماید، آن نحوه مفهومی که از ادات شرط استفاده می شود، که رسانندۀ تعلیق است و رسانندۀ الانتفاء عند الانتفاء است، آن در وصف وجود ندارد. نهایت چیزی که در وصف هست، احترازیت در قیود است و احترازیت در قیود نهایتش ثبوت عند الثبوت است، نه انتفاء عند الانتفاء. این مطلب ایشان است.

مناقشه ما این شد که این که بین وصف و شرط إن فارق است را ما قبول درایم و لی در هر دو مورد (وصف و شرط) محتاج به تتبع و فحص هستید و بعد از فحص اگر چیزی مشاهده نشد، وصف مثل شرط مفهوم خواهد داشت البته مفهوم وصف در درجۀ پاییتر از مفهوم شرط است.

مطلب دوم؛ ایشان به نقل از شیخ اعظم رضوان الله تعالی علیه، قاعدۀ احترازیت در قیود را معنا می فرمایند به مناسبت بین حکم و موضوع.

اکرم العالم العادل، مناسبت حکم وجوب اکرام برای عالم وقتی است که ثبت انّ هذا العالم عادل، ثبوت عند الثبوت است اما این عالم غیر عادل به ملاک مثلا هاشمی بودن وجوب اکرام ندارد، از این جمله دیگر استفاده نمی شود. شیخ اعظم احترازیت در قیود را بر می گرداند به مناسبت حکم و موضوع.

این هم حرف دوم ایشان که طبق حرف ما که مراجعه لازم است این حرف جا ندارد.

فرمایش سوم ایشان این است که هر جا وصفی مشاهده می کنید یکی از این سه قسم است:

1. وصف غیر معتمد بر موصوف، اکرم العادل و نگفت اکرم العالم العادل. ایشان می فرماید مفهوم اساسا معنا ندارد و اینجا وصف مسوق است برای تحقق موضوع. اکرم العادل یعنی هر وقت عادلی پیدا کردی اکرامش کن، نبود هیچی. اینجا دیگر جای بحث نداریم، ثنائی است یا این هست یا این نیست. چون نگفت اکرم العالم العادل تا بشود ثلاثی. پس در اکرم العادل اساسا بحث مفهوم وصف مقتضی ندارد.
2. وصف معتمد بر موصوف که ثلاثی است. این جا جای طرح مفهوم وصف هست، اقتضایش هست به شرط این که بتوانیم مثل شرط به الانتفاء عند الانتفاء برسیم و دیدیم که نمی رسیم و نهایتا احترازیت در قیود و ثبوت عند الثبوت است.
3. جمله هایی داریم که به نگاه اول به صورت ظاهر وصف معتمد بر موصوف نیست ولی در حکم وصف معتمد بر موصوف است.

ایشان آیه نبأ را از همین قسم می داند. می فرماید:

و هنا و ان کان جاء به فاسقاً الا انّه لیس وصفا معتمدا علی الموصوف بالدقة و لکن لا دلیل علی تخصیص المفهوم بالوصف المعتمد علی الموصوف بل الماخوذ فی المفهوم ان تاخذ فی الموضوع جهةزائده علی الطبیعی.

یک جایی باشد که علاوه بر طبیعی فاسق یک نکته و قیدی را باید لحاظ کن د

حتی یمکن القول بانّ الطبیعی لیس تمم الموضوع. و هذه الزیادة موجودة فی ما نحن فیه و هی کون من جاء بنبأ فاسقا. و اذا کان کذلک فیصبح هذا قیداً لوجود روح التقیید هنا ای ذکر شیء مع خصوصیة زائدة

ان جائک فاسق فاسق بنبأ تجزیه اش که بکنی می شود ان کان جائنی بالخبر فاسقا. این مثال موصوف ندارد، ولی حکم موصوف در آیه هست که همان خبرآورنده است. پس تا اینجا مثل اکر العالم العادل است این آیه. مقتضی طرح بحث مفهوم درش هست. چرا که می شود ثلاثی درست کرد بر خلاف قسم اول که ثنائی بود و نمی توانست این کار را کرد.

خلاصة الکلام؛ ما اساس طرح بحث مفهوم وصف را در جایی مطرح می کنیم که وصف معتمد بر موصوف باشد یا در حکم وصف معتمد بر موصوف باشد. حال سوالمان این است که موصوف واقعی در اینجا چیست؟ خبر یا خبر واحد؟ اگر موصوف خبر باشد، خبر واحد را هم می گیرد خبر محفوف به قرینه را هم می گیرد در حالی که آقایون می گویند اینها معتبر است. پس باید مراد خبر واحد باشد.

نکته بعدی که باید ملاحظه شود این است که تبین باید معطوف باشد به جهت فسق که با آمدن فسق تبین بیاید الثبوت عند الثبوت و با رفتنش برود الانتفاء عند الانتفاء.

آن کسی که به این آیه کریمه به مفهوم وصفش تمسک می کند که بگوید خبر عادل واحد تبین نمی خواهد یک مقدمه می چیند.

اگر چیزی نقصان ذاتی داشت می شود نقصانش را به امر عرضی نسبت داد؟ عرفیت دارد؟ کسی که پا ندارد راه برود، بگوییم چرا ندویدی؟ بگوید خسته بودم.

حال اگر خبر واحد نقصان ذاتی داشت، چه خبر فاسق و چه خبر عادل باید می گفت ان جائکم بنبا فتبینوا. دیگر معنا نداشت نقصان را ببرد به نقصان عرضی که خبر فسق باشد.

این که آیه کریمه نقصان را می برد سراغ خبر فاسق معلوم می شود نقصان در ذات خبر نیست و هذا یعنی حجیة خبر العادل. پس آیه می گوید خبر ذاتا مشکلی ندارد و عرضا مشکل دارد. تبین وصف فسق است نه وصف خبر.

ایشان در ص 79 می گوید همه این ها را گفتیم ولی باز مفهوم وصف درست نمی شود چون شما باید اثبات کنی که تنها علت تبین، فسق است. و فسق در عادل نیست پس تبین هم لازم نیست. اگر این درست شود بله آیه مفهوم ندارد ولی کی گفت تنها علت تبین فسق است؟ احتمال غفلت را احتمال اشتباه را چه میخواهید بکنید. مثال اینکه من دیدم زید شراب می خورد و عادل هم این خبر را میدهد . شما زید را میشناسید و سال ها با او مانوس بودید می دانید این وصف به زید نمی خورد تبین می کنید و لی این تبین نه به خاطر فسق است بلکه به خاطر احتمال اشتباه مخبر است.

آیا تبین تنها در مورد فسق نیاز است و علت منحصره ان فسق است؟

این حرف ایشان. مطالعه بفرمایئد حرف ایشان را ما هم فردا سخنی داریم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.